

Recognizing Cultural Transformations in Arran during the 4th and 5th Centuries AH/10th and 11th Centuries AD Based on Literary Sources

Ismail Shams¹

Abstract

The cultural history of Arran during the 4th and 5th centuries AH is one of the significant topics that has received little attention in the historical sources of that period, and as a result, it has not been adequately addressed in contemporary historical research. This study, written using a historical method with a cultural history approach and by referencing literary sources from this period, examines the cultural transformations in Arran during these two centuries. The aim of this study is to demonstrate the process of weakening of the dominant Arabic culture in Arran and the various aspects of the revival of indigenous culture and the spread of Iranian culture in its place. The findings of this study, while correcting and complementing some previous research, show that the Sajid, Salarid, Rawadid, and Shaddadid dynasties, from the beginning of the 4th century to the middle of the 5th century AH, expelled the governors appointed by the Abbasid Caliphate and established semi-independent states in Arran, thereby ending the hegemony of Arabic culture and language. This led to the consolidation of the region's indigenous language and traditions, on the one hand, and the spread of Iranian

1. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. esmailshams@atu.ac.ir

Received: June 11, 2024 - Accepted: Jan 20, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

culture and the Persian Dari language, on the other. Additionally, the Shahnameh (Book of Kings) culture became prevalent, and ancient names such as Shapur, Anushirvan, and Manuchehr appeared alongside Islamic names like Fazl and Ali. Festivals such as Nowruz, Mehregan, and Sadeh were celebrated alongside Eid events in Islam.

Keywords: Cultural History, Arran, Indigenous Customs, Persian Language, Shahnameh Tradition.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال پانزدهم، شماره‌ی شصتم، تابستان ۱۴۰۳، صص ۱۱۷-۸۳

بازشناسی تحولات فرهنگی اران در سده‌های ۴ و ۵ ق/۱۰ و ۱۱ م بر پایه منابع ادبی

اسماعیل شمس^۱

چکیده

تاریخ فرهنگی اران در سده‌های ۴ و ۵ قمری از موضوعات مهمی است که در منابع تاریخی آن دوره کمتر به آن پرداخته شده است و به همین سبب جای چندانی در پژوهش‌های تاریخی معاصر ندارد. مسئله این پژوهش که با روش تاریخی و با رویکرد تاریخ فرهنگی و مراجعه به منابع ادبی این دوره نگاشته شده است، بررسی تحولات فرهنگی اران در این دو سده و هدف از این پژوهش نشان‌دادن فرایند تضعیف فرهنگ مسلط عربی در اران و جنبه‌های مختلف احیای فرهنگ بومی و گسترش فرهنگ ایرانی به‌جای آن است. یافته‌های این پژوهش ضمن تصحیح و تکمیل برخی پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهند که حکومت‌های ساجیان، سلاریان، روادیان و شدادیان از آغاز سده ۴ تا نیمه سده ۵ قمری با بیرون‌راندن والیان منصوب خلافت عباسی، حکومت‌های نیمه‌مستقلی در اران تأسیس کردند و به هژمونی فرهنگ و زبان عربی پایان دادند. این کار سبب تثبیت زبان و سنن بومی منطقه از سویی و گسترش فرهنگ ایرانی و زبان فارسی دری از سوی دیگر شد؛ همچنین فرهنگ شاهنامه‌ای رایج شد و نام‌های باستانی شاپور، انوشیروان و منوچهر در کنار

۱. استادیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

esmailshams@atu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۲ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۱۱/۰۱



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

نام‌های اسلامی مانند فضل و علی رواج یافتند و نوروز، مهرگان و سده در کنار اعیاد اسلامی جشن گرفته شدند.

واژه‌های کلیدی: تاریخ فرهنگی، اران، آداب و رسوم بومی، زبان فارسی، سنت شاهنامه‌ای.

۱. مقدمه

تاریخ ایران در سده‌های ۴ و ۵/۱۰ و ۱۱م که مینورسکی آن را عصر تنفس ایرانی (مینورسکی، ۱۳۳۳: ۶۶ و ۶۷) و آدام متز رنسانس اسلامی می‌داند (متز، ۱۳۹۴: ۱-۱۲) یکی از مهم‌ترین مقاطع تاریخی این سرزمین است. این دوران با تضعیف خلافت عباسی و تأسیس حکومت ساجیان (حدود ۲۹۰ق/۹۰۳م)، روادیان (۳۱۷ق/۹۲۷م) و شدادیان (۳۴۰ق/۹۵۰م) در آذربایجان و اران آغاز شد و با تسلط ترکان سلجوقی (۴۴۷ق/۱۰۵۵م) خاتمه یافت. در طول این ۱۵۰ سال فرمانروایان سغدی، دیلمی و کرد خاندان‌های حکومتگر عرب را از قدرت به زیرکشیدند و به حاشیه سیاست و فرهنگ اران راندند. مسئله این پژوهش که با روش تاریخی و استفاده از رویکرد تاریخ فرهنگی صورت می‌گیرد، بازشناسی تحولات فرهنگی اران در سده‌های ۴ و ۵ بر اساس منابع ادبی است. پرسش این است که فرایند دگرگونی فرهنگ حاکم عربی به فرهنگ ایرانی و شاهنامه‌گی در اران چگونه بود؟ فرمانروایان شدادی و دیگر حاکمان اران چه نقشی در این امر داشتند؟ مهم‌ترین نمادها و نشانه‌های گسترش فرهنگ ایرانی چه بودند؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که هم‌زمان با شرق ایران، زبان فارسی و فرهنگ شاهنامه‌گی در اران گسترش یافت و شاعرانی مانند اسدی طوسی و قطران تبریزی به فارسی شعر سرودند و کسانی مانند عنصرالمعالی نیز به اران رفتند و با فرمانروایان شدادی مراد داشتند. از آنجا که تاکنون کتاب یا مقاله پژوهشی مستقلی درباره ماهیت و فرایند تحول فرهنگی اران در سده‌های ۴ و ۵ بر پایه منابع ادبی نوشته نشده است، این مقاله فاقد پیشینه پژوهشی به معنای مرسوم است؛ باوجوداین، بسیاری از نویسندگان تاریخ ادبیات ایران، مانند ادوارد براون و ذبیح‌الله صفا و دیگران در

چهارچوب کار خود از گسترش ادبیات فارسی در آذربایجان در سده‌های ۴ و ۵ ق نیز بحث کرده‌اند، اما مطالب آنان چندان به کار این پژوهش نمی‌آید؛ برای نمونه، مطالب مرتبط ذبیح‌الله صفا با این پژوهش، پیوند اسدی و قطران با شماری از فرمانروایان اران است که مشوق شعر و ادب پارسی بودند (صفا، ۱۳۶۹: ۴۰۵/۲ و ۴۰۶، ۴۲۳)؛ سایر مطالب او بررسی ادبی گرشاسب‌نامه و قصاید اسدی و دیوان قطران است که ارتباطی با این پژوهش ندارد (همان، ۴۰۶/۲ - ۴۲۱، ۴۲۳ - ۴۳۰). بدیع‌الزمان فروزانفر نیز مباحث مرتبط با اسدی و قطران را در ذیل دوران سلجوقیان آورده که نادرست است؛ زیرا قطران دست‌کم از سال ۴۲۱ ق که سلجوقیان هنوز به حکومت نرسیده بودند، برای فرمانروایان اران شعر سروده است؛ او همچنین نخستین ممدوح قطران را ابوالحسن لشکری دوم می‌داند (فروانفر، ۱۳۸۳: ۳۰۷)، در حالی که چند قصیده از قطران در مدح موسی پدر لشکری و فضل جد او در دیوان قطران موجودند. نکته مهم در مباحث فروزانفر اشاره او به تفکر ضدشعوبی اسدی و انتقال فرهنگ شاهنامه‌گی توسط او از خراسان به اران است. او قطران را نیز نخستین کسی می‌داند که پنجره شعر فارسی دری را برای مردم اران و آذربایجان گشوده است (همان، ۳۰۲ - ۳۰۶، ۳۱۲).

عبدالحسین زرین‌کوب نیز در فصل نخست پیر گنجه به اختصار از وضعیت فرهنگی اران و به ویژه شهر گنجه پیش از ظهور نظامی گنجوی سخن گفته است. او وضعیت فرهنگی گنجه را بیشتر از منظر پیامدهای «غزا» یعنی جنگ مسلمانان با کفار تحلیل کرده است؛ با وجود اهمیت نگاه زرین‌کوب گاه اشتباهاتی نیز در کار او دیده می‌شود؛ برای نمونه، او اقوام کرد و دیلم و عرب و ترک را اقوام غریبه‌ای دانسته که پس از فتوحات اسلامی وارد اران شده و در این میان اعراب زودتر از سه قوم دیگر ساکن شده‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۸). برخلاف این دیدگاه، کردها پیش از فتوحات اسلامی در اران می‌زیستند و در برابر اعراب مهاجم ایستادند (بلاذری، ۲۰۰۰: ۳۱۷ و ۳۱۸)؛ بنابراین ذکر نام آن‌ها در کنار بقیه منطبق بر واقعیات تاریخی نیست.

پورنامداریان و موسوی نیز در مقاله‌ای مشترک با عنوان زبان نظامی گنجوی تصویری کلی از فضای فرهنگی و وضعیت زبانی اران پیش از حاکمیت سلجوقیان ارائه داده و بر نبود زبان ترکی در آن منطقه تأکید کرده‌اند. آنان با استناد به منابع تاریخی زبان

مردم اران را فهلوی دانسته و ارانی و آذری و دیگر گویش‌های محلی را زیرشاخه‌های آن پنداشته‌اند (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۰: ۱-۳۱).

در سال‌های اخیر چند پژوهش دیگر انجام شده‌اند که بیش از موارد بالا به موضوع این مقاله نزدیک‌ترند. مقدمه دیوان قطران به قلم محمود عابدی و همکاران هرچند شامل نکات خوبی درباره قطران تبریزی است، اما دارای چند اشتباه تاریخی جدی است که سبب به خطا رفتن خواننده می‌شود؛ برای نمونه، نویسندگان، شدادیان و روادیان را عرب خوانده‌اند (عابدی و همکاران، مقدمه دیوان قطران، ۱۴۰۲: چهار و پنج)، در حالی که نتایج پژوهش‌های جدید خلاف این را نشان داده است. دیگر اشکال این مقدمه استفاده نکردن نویسندگان از پژوهش‌های اخیر و استناد به نوشته‌های مینورسکی و کسروی در هشتاد سال پیش است (همان، پنج، یک‌صد و بیست و سه). از همه مهم‌تر برخی اشتباهات واضح در تصحیح متن دیوان است که در ادامه مقاله و هنگام ذکر اشعار واژگان درست در پراکنش آمده است. سه مقاله اسماعیل شمس که به ترتیب درباره بررسی مقایسه‌ای تاریخ‌نگاری روادیان در دیوان قطران تبریزی و منابع تاریخی اسلامی (شمس، ۱۳۹۹)، غزا در مرزهای قفقاز شمالی (همان، ۱۴۰۰) و روادیان (۱۴۰۲) نوشته شده‌اند با بخش‌هایی از مطالب این پژوهش هم‌پوشانی دارند، اما تلاش نگارنده در این مقاله به طور خاص بر تحول فرهنگی اران متمرکز است که موضوعی تازه است.

سجاد آیدنلو در کتاب شاهنامه و آذربایجان رواج فرهنگ شاهنامه‌گی در این دوره را مهم‌ترین ویژگی فرهنگی آذربایجان دانسته است که می‌توان آن را به اران نیز تعمیم داد. موضوع مورد توجه آیدنلو نحوه گسترش فرهنگ شاهنامه‌گی از خراسان به آذربایجان است و در چهارچوب همین بحث او بر نقش اسدی طوسی و قطران تبریزی در این انتقال تأکید می‌کند (آیدنلو، ۱۳۹۹) که البته بحث تازه‌ای نیست و پیش از او صفا و فروزانفر نیز به آن پرداخته‌اند.

۲. تاریخ‌نگاری فرهنگی

به باور پیتر برک تاریخ‌نگاری فرهنگی امری میان‌رشته‌ای است که با پیوند دادن تاریخ به انسان‌شناسی، فلسفه، ادبیات، اقتصاد، روانشناسی، جامعه‌شناسی، علم‌شناسی، دین‌شناسی و مطالعات فرهنگی از زاویه‌ای جدید به تاریخ نگاه می‌کند. فرهنگ در تاریخ‌نگاری فرهنگی، متغیری مستقل است که توأمان به مفهوم فرهنگ والا یا فرهنگ

نخبگان و فرهنگ مردم می‌پردازد. دیگر ویژگی تاریخ‌نگاری فرهنگی توجه به عواطف و احساسات و تجارب جدی آدمیان در طول زندگی و تأثیر آن بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه است. تاریخ‌نگاری فرهنگی جدای از تاریخ‌نگاری سیاسی نیست و تلاش می‌کند تا نشان دهد که قدرت و حکومت نمی‌تواند بدون زیرساخت فرهنگی شکل گیرد و به حیات خود ادامه دهد (برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: برک، ۱۳۹۰: ۲۹-۱۶۶). اگر بپذیریم که فرهنگ نحوه زندگی کردن انسان‌ها در طبیعت و معانی مشترک، رفتارها و فرایندهای معناساز در زندگی آنهاست (استوری، ۱۳۸۶: ۱۷)؛ تاریخ فرهنگی نیز توصیف دانش، رسوم، شیوه زندگی و مناسبات بین مردم است. جشن‌ها، آیین‌های عمومی، سنت‌ها، حماسه‌ها، قصه‌ها و صورت‌های گوناگون فرهنگ شفاهی نیز از موضوعات اصلی و مورد توجه تاریخ فرهنگی است. رویکرد تاریخ فرهنگی تفسیر فرهنگی تجربه‌های تاریخی و مطالعه رخداد‌های گذشته انسانی با در نظر گرفتن بستر یا فضای سیاسی اجتماعی و فرهنگی آنهاست (فاضلی، ۱۳۹۳: ۸۳ و ۸۴).

تاریخ فرهنگی روش نسبتاً نوینی است که مورخ توجه خود را از مواضع عینی به «بازنمایی‌های فکری» تغییر می‌دهد؛ در واقع موضوع یا سوژه در «تاریخ فرهنگی» همان بازنمایی‌های فکری است، لیکن باید توجه داشت که تاریخ فرهنگی تنها مطالعه تاریخ اندیشه یا تاریخ فرهنگ نیست؛ بلکه برخلاف شیوه‌های سنتی تاریخ‌نگاری که حوادث و رویدادها یا «نقاط عطف» تاریخ مورد توجه مورخان بوده، در تاریخ فرهنگی روندهای کلان که در فرهنگ زیسته متجلی شده مسئله مورخ است (احمدزاده، ۱۳۹۹: ۱۳). تاریخ فرهنگی در آغاز بر رویکرد «فرهنگ والا در برابر فرهنگ عامه» متمرکز بود (همان، ۳۸). بورکهارت پدر تاریخ فرهنگی، پادشاه رنسانس را نماینده فرهنگ جامعه ایتالیا در قرن ۱۵م می‌داند که ارزش‌های فرهنگی آن دوره تاریخی در سبک زندگی وی تجلی یافته است. هویزینگا نیز تاریخ فرهنگی را با محوریت جامعه درباری دوران مورد نظر خود به رشته تحریر درآورده است (همان، ۴۵ و ۴۶). هویزینگا معتقد بود هدف مورخ فرهنگی ترسیم الگوهای فرهنگ یا به تعبیر دیگر توصیف افکار و احساسات مشخص یک عصر و بازنمایی آن‌ها در آثار هنری و ادبی است (فاضلی، ۱۳۹۳: ۵۰).

نگارنده مایل بود برای عنوان این پژوهش با اقتباس از یوهان هویزینگا عبارت «بازنمایی تاریخی» را استفاده کند، اما چون هیچ روایتی از گذشته بازتاب مطلق یا بازنمایی واقعی آنچه بوده است، نخواهد بود (فاضلی، ۱۳۹۳: ۶۱ و ۶۲) ترجیح داد عبارت بازشناسی را به کار ببرد. از آنجا که در اوان سده‌های ۴ و ۵ به سبب نبود منابع تاریخی کافی امکان شناخت دقیق تاریخ فرهنگی وجود ندارد، دیدگاه بورکهارت و هویزینگا این امکان را به پژوهشگر می‌دهد که از طریق بررسی سبک زندگی و اندیشه فرمانروایان آن دوره به تاریخ فرهنگی بپردازد. این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که در گذشته تاریخی، زبان شعر زبان حافظه جمعی و تاریخی، هم برای نخبگان فرهنگی و هنری، هم برای نخبگان سیاسی و هم توده مردم بوده است (همان، ۱۰۲) و منابع زبان و ادب فارسی یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های تاریخ فرهنگی ایران بوده‌اند؛ همچنین به کمک پندنامه‌ها و کتب راهنمای آداب و معاشرت مانند قابوسنامه می‌توان به بررسی تاریخ فرهنگی ایران پرداخت (همان، ۳۲۳).

۳. تاریخ سیاسی آذربایجان و اوان در سده‌های ۴ و ۵ قمری

درباره قلمرو اوان دیدگاه جغرافی دانان متفاوت است. در این پژوهش روایت ابن حوقل، جغرافی دان سده ۴ق که به اوان نیز سفر کرد، مبنا قرار گرفته است. او شهرهای اوان را شامل بردعه، باب (در بند)، تغلیس، بیلقان، ورتان، بردیج، شماخیه (شماخی)، شروان، لایجان، شابران، قبله، شکی (نوخای کنونی)، شمکور (شامخور کنونی) و جنزه (گنجه) دانسته است (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۳۴۲/۲-۳۴۹). اوان از زمان هخامنشیان بخشی از قلمرو آنان بود و تا سقوط ساسانیان همواره بخشی از جغرافیای ایران محسوب می‌شد. فتح اوان در سال ۲۵ق/۶۴۶م در دوران خلافت عثمان و توسط سلمان بن ربیع باهلی صورت گرفت (بلاذری، ۲۰۰۰: ۲۰۱ و ۲۰۲؛ ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۸۵/۳ و ۸۶). در دوران امویان پیشروی در قفقاز متوقف شد و آنان گرفتار تهاجم اقوام شمالی از جمله خزرها و ترک‌ها شدند (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۱۱۱/۵-۱۱۳، ۱۵۸-۱۶۲؛ بلاذری، ۲۰۰۰: ۲۰۴). این وضعیت در زمان عباسیان نیز ادامه یافت و آنان ناچار شدند برای دفاع از مرزهای شمالی اوان از غازیان (جنگجویان داوطلب) استفاده کنند (طبری، ۱۹۹۷: ۲۷۰/۸؛ ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۱۲۱/۷).

در اواخر قرن سوم قمری اران به تدریج از کنترل مستقیم خلافت عباسی بیرون آمد و زیر نظر حکومت‌های نیمه‌مستقل قرار گرفت. پس از این، اعراب که توان جنگ با مهاجمان شمال را نداشتند، اداره اران را در اختیار غیراعراب تازه مسلمان قرار دادند (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۳۰۴/۲). این موضوع اران را به عرصه حکمرانی سلسله‌هایی با فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت تبدیل کرد و پس از اعراب، به ترتیب سغدی‌ها، دیلمیان، کردها و در نهایت ترک‌ها بر این منطقه حاکم شدند؛ هیچ اغراق نیست اگر گفته شود که این وضعیت پیچیده سیاسی، اران را به یکی از چندفرهنگی‌ترین قلمروهای جهان اسلام تبدیل کرد. نخستین بار ساجیان سغدی که منسوب به ابوالساج دیوداد پسر دیودست بودند، در سال ۲۸۲ق/۸۹۵م در اران به قدرت رسیدند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۸۰ و ۱۸۱؛ مادلونگ، ۱۳۸۰: ۱۹۸/۴ و ۱۹۹). پس از وفات محمد بن ابی‌الساج در سال ۲۸۸/۹۰۱ برادرش یوسف جانشین او شد (ابن خلکان، ۱۳۶۴: ۲۵۰/۲). با قتل یوسف در سال ۳۱۵ق/۹۲۷م و انقراض نهایی ساجیان در سال ۳۲۳ق/۹۳۵م دیسم بن ابراهیم کردی از فرماندهان سپاه او بر اران مسلط شد (مسعودی، ۱۹۸۶: ۱۲۰/۳؛ مادلونگ، ۱۳۸۰: ۲۰۱/۴). دیسم بنیان‌گذار سلسله‌ای شد که در تاریخ به نام روادیان شناخته می‌شود، اما نتوانست پایه‌های حکومت خود را تثبیت کند و با حملات سلاریان دیلمی قدرت را از دست داد. بنیان‌گذار سلاریان طارم، محمد بن مسافر بود (رافعی، ۱۳۷۶: ۴۲/۱). فرزند او مرزبان با تحمیل شکست بر دیسم در سال ۳۳۱ق/۹۴۲م آذربایجان و اران را به قلمرو سلاریان اضافه کرد (مسکویه، ۱۳۷۹: ۶۴/۶؛ منجم‌باشی، بی‌تا: ۴۹۳/۴). با وفات مرزبان در سال ۳۴۶ق فرزندان او جستان و ابراهیم با عمویشان وهسودان درگیر جنگ قدرت شدند که نتیجه آن سقوط سلاریان و سربر آوردن دوباره روادیان در اران بود (مسکویه، ۱۳۷۹: ۲۶۹/۶؛ منجم‌باشی، بی‌تا: ۴۹۷/۴). ابوالهیجا محمد بن حسین روادی پس از انقراض دولت سلاری در سال ۳۷۷ق/۹۸۷م اران و بخش‌هایی از ارمنیه را تصرف کرد (Madelung, 4/236-237; Minorsky, 1953: 121). پس از وفات ابوالهیجا فرزندان او وهسودان و احمد تا سال ۴۰۷ق همچنان بر بخش‌هایی از اران حکومت می‌کردند، اما قطع ضرب سکه در برده پس از این سال نشان می‌دهد که قدرت آنان در این ناحیه افول کرده و سران تیره دیگری از روادیان که در تاریخ به نام شدادیان معروف‌اند بر اران حاکم شده‌اند (Vardanian, 2009: 357 -).

358؛ برای آگاهی بیشتر در این باره، رک: شمس، ۱۴۰۲: ۴۰۸/۲۵-۴۱۱). عصر گسترش زبان فارسی در ایران با حاکمیت شدادیان آغاز شد. نخستین فرد از شدادیان محمد بن شداد بود که در سال ۳۴۰ق/۹۵۱م بر شهر دوین، در نزدیکی ایروان امروزی مسلط شد. فرزند محمد بن شداد به نام لشکری، در سال ۳۶۰ق/۹۷۰م گنجه را پایتخت شدادیان قرار داد و پس از هشت سال حکومت در سال ۳۶۸ق/۹۷۸م درگذشت (منجم‌باشی، بی تا: ۵۰۰/۴؛ کسروی، ۱۳۷۹: ۲۲۹). قلمرو و قدرت شدادیان در دوران فضل و فرزندش موسی و پس از او لشکری دوم بیشتر شد و در زمان شاپور بن فضل به اوج خود رسید. حکومت شدادیان بر ایران تا سال ۴۶۸ق که سلجوقیان دولت آن‌ها را برانداختند، ادامه یافت (منجم‌باشی، بی تا: ۵۰۳/۵)؛ باوجود این، شاخه‌ای از شدادیان در شهر آنی به ریاست منوچهر فرزند شاپور همچنان به حکومت خود ادامه دادند و پس از مرگ ملک‌شاه در سال ۴۸۵ق و ضعف سلاجقه هر از گاهی بر ایران مسلط می‌شدند. آنان تا ۵۹۵ق/۱۱۹۹م توانستند قدرت خود را در این ناحیه حفظ کنند (کسروی، ۱۳۷۹: ۲۶۵ به بعد).

۴. تاریخ فرهنگی ایران بر اساس متون ادبی این دوره

۴-۱. علاقه فرمانروایان ایران به فرهنگ و دانش

از تحولات فرهنگی ایران در دوران حکومت ساجیان و سلاریان آگاهی چندانی در دست نیست، اما فرمانروایان روادی و شدادی علاقه‌مند به فرهنگ، دانش و هنر توصیف شده‌اند. گنجه در دوره حکومت شدادیان گُرد کانون عمده رواج شعر و ادب پارسی بود و نقش این کانون را که افزون بر شاعران بعدی گنجه مانند نظامی و ابوالعلاء و مهستی در شکل‌گیری مکتب ادبی شروان در سده ۵ و ۶ ق که با خاقانی و چند شاعر دیگر شناخته می‌شود، نمی‌توان نادیده گرفت (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۲ و ۱۳). قطران تبریزی شاعر مشهور سده ۵ ق در سال ۴۲۰ق/۱۰۲۹م و در دوره حکومت فضل (فضلون شدادی) از تبریز به گنجه رفت و در دربار شدادیان پذیرفته شد (ذکاء، ۱۳۴۳: ۷۶۴). او در قصیده‌ای خطاب به لشکری شدادی از بافت فرهنگی دربار او می‌گوید:

لشکر جنگی تو را یاران فرهنگی تو را
حشمت هنگی تو را فرهنگ با سامان تو را

(قطران، ۱۴۰۲: ۳۹/۱)

| بازشناسی تحولات فرهنگی اران در سده‌های ۴ و ۵/۱۰ و ۱۱/م | ۹۳

او دشمنان شاه را نیز بی‌فرهنگ می‌خواند:

معادیان تو بی‌فرهاند و بی‌فرهنگ
موافقان تو با فره‌اند و با فرزبان

(همان، ۷۶۳/۲)

او در جای دیگری باز بر همین مفهوم تأکید می‌کند:

به دل ز آینهٔ فرهنگ زنگ رنگ [جهل] بزودی
تو هرکس را به دانایی ره فرهنگ بنمودی

(همان، ۷۸۵/۲)

هرچند در این ابیات فرهنگ به معنای عام خرد و فرزاندگی است، اما باز هم نشان‌دهندهٔ رویکرد خردگرایانهٔ شاهان شدادی است که تحول فرهنگی اران در این دوره بدون آن امکان‌پذیر نبود. قطران حمایت‌های لشکری را عامل رشد و پیشرفت خود می‌داند:

امیرا نامور بادی چو ما را نامور کردی
همیشه کان زر بادی که ما را کان زر کردی
نبودم پر هنر ز اول، تو شاهم پرهنر کردی
نبودم نامور ز اول، تو میرم نامور کردی

(همان، ۶۶۴/۲)

به روایت قطران، شاعران و هنرمندانی که متأسفانه امروزه نشانی از آنان در دست نیست به دربار لشکری می‌رفتند و از او هدیه می‌گرفتند:

شاعران سوی تو آرند همی گنج ثنا
زائران پیش تو آرند همی کان هنر
بدل گنج ثنائشان تو دهی گنج درم
عوض کان هنرشان تو دهی کان گهر

(همان، ۲۰۳/۱)

قطران ابوالمظفر فضلون را نیز «پرفضل» و «میربی ثانی» می‌نامد (همان، ۶۰/۱، ۶۴۳) و بر دانش دوستی او تأکید می‌کند:

چراغ آل شداد است و شمع آل بقراطون
به دانش نام گم کرده است بقراط و فلاطون را...
چنان چون دوست داری تو خداوندان دانش را
ندارد هیچ شاهی دوست، داعی را و مأذون را

(همان، ۳۳/۱ - ۳۷).

قطران در جای دیگری بر همین ویژگی فضلون و نیز شاعری او تأکید می‌کند و می‌گوید:

شاعران را جستنِ معنی کند مقرون به رنج
شاعرش را شعر گفتن با تعب مقرون کند
او به صد معنی وجود داد و دین و دانش است
رنجش آن باشد که معنی های او موزون کند

دانش آموختی از او کنون گر بودی افلاطون گرچه دانش را نسب هرکس به افلاطون کند
(همان، ۱۱۳/۱).

به روایت قطران برخی کارگزاران دربار شدادی نیز اهل فضل و فرهنگ بودند و به شعر
و شاعری نیز علاقه داشتند. او ابوالیسر، سپهسالار شدادیان را سپهر دانش و خورشید
دین (همان، ۵۳/۱) و عامل آشنایی با شاه شدادی می‌خواند:

به شهر اندرون از تو نامی شدم به نزدیک خسرو گرامی شدم...
به نزدیک خسرو نشاندی مرا به گردون هفتم رساندی مرا

(همان، ۷۹۷/۲).

قطران در جای دیگری ابوالیسر را چنین وصف می‌کند:

ستاره گشت به فرهنگ و فضل او خستو زمانه داد به تدبیر و رأی او اقرار

(همان، ۱۸۲/۱).

گویا ابوالیسر شعر نیز می‌سرود:

فیلسوفان جهان عاجز شدند از شعر او شعر بردن نزد او ما را ز نادانی بود

(همان، ۱۳۵/۱ و ۱۳۶).

شاپور[شاور] شدادی (حکومت: ۴۴۱ - ۴۵۹ق/۱۰۴۹ - ۱۰۶۷م)، نیز یکی دیگر از
فرمانروایان فرهنگ‌دوست و فاضل شدادی بود. عنصرالمعالی دربارهٔ او می‌نویسد: «بدان ای
پسر که من به روزگار امیر... شاپور بن الفضل علیه، آن سال که از حج باز آمدم به
غزا رفتم به گنجه... و امیر بالسوار پادشاهی بزرگ بود و مردی پای برجای و خردمند و
پادشاهی بزرگ و شایسته و عادل و شجاع و فصیح و متکلم و پاک‌دین و بیش‌بین چنان‌که
ملکان ستوده باشند، همه جد بودی بی‌هزل، چون مرا بدید، بسیار حشمت کرد و با من در
سخن آمد و از هر نوعی همی‌گفت و من همی‌شنودم و جواب همی‌دادم. سخن‌های من او را
پسندیده آمد، با من بسیار کرامت‌ها کرد و نگذاشت که بازگردم، از بس احسان‌ها که می‌کرد
با من، من نیز دل بنهادم و چند سال به گنجه مقیم شدم و پیوسته به طعام و شراب در مجلس
او حاضر شدمی و از هرگونه سخن از من می‌پرسیدی و از حال ملوک گذشته و عالم
می‌پرسیدی ...» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۲۸).

شاور عدیل مجد گردونی باد فضلون ز جهان جفت همایونی باد

عمر و طرب هر دو به افزونی باد عالم همه شاووری و فضلونی باد
(قطران، همان، ۸۰۸/۲).

فرهنگ‌دوست بودن فرمانروایان اران سبب شد که اسدی طوسی در سال ۴۳۱ق و در هنگامه تاخت و تاز ترکان سلجوقی در خراسان از آنجا خارج و راهی دربار این سلسله‌ها شود (خالقی مطلق، ۱۳۵۶-۱۳۵۷: ۶۵۲ و ۶۵۳؛ آیدنلو، ۱۳۹۹: ۵۷۸ و ۵۷۹). اسدی در این زمان از بی‌پناهی خود شکوه می‌کند و حمایت فرمانروایان اران را ارج می‌نهد:

مرا جز سخن ساختن کار نیست سخن هست، لیکن خریدار نیست
ز رادان همین شاه ماندست و بس خریدار از او بهترم نیست کس
(یغمایی، ۱۳۵۴: «هشت»؛ خالقی مطلق، ۱۳۵۶: ۶۵۲ و ۶۵۳).

اسدی طوسی گرشاسب‌نامه را با پیشنهاد وزیر ابودلف، حاکم نخجوان که از او خواست شاهنامه‌ای به سبک فردوسی بسراید، در ظرف سه سال تدوین کرد (آیدنلو، ۱۳۹۹: ۵۷۹). او پس از آنکه گرشاسب‌نامه را در سال ۴۵۸ ق به اتمام رساند (همان، ۴۷۶) آن را به ابودلف که از او به صفت «شاه ارانی و جهاندار ارانی» یاد می‌کند (اسدی، گرشاسب‌نامه، ۱۳۵۴: ۱۴-۱۹) تقدیم کرد و در خاتمت آن نوشت:

همی جستم از خسرو ره شناس که نیکیش را چون گزارم سپاس
از این نامه من بهتر و خوبتر سزای تو خدمت ندیدم دگر...
چو نیکو شد از جاه تو کار من بیفروخت زین خلق بازار من
ز تو تا بوم زنده دارم سپاس که من با خرد یارم و حق شناس
(همان، ۴۷۹)

اسدی پس از اتمام گرشاسب‌نامه در سال ۴۵۸ق/۱۰۶۶م، از نخجوان به آنی رفت و مدتی در دربار منوچهر شدادی بود (یغمایی، «یازده»). او قصیده «مناظره نيزه و کمان» را کمی پیش از مرگ در وصف منوچهر سرود (خالقی مطلق، «اسدی طوسی»، ۶۴۹ و ۶۵۰) که در آن بر فضل و فرهنگ دوستی او تأکید شده است:

نامور میرالاجل والا منوچهر اصل ملک تاج شاهان و شجاع‌الدوله و فخر تبار
آنکه دهر از فرّ حُکمش بر سر، افسر ساختست و آسمان فرمان او در گوش دارد گوشوار

جود در طبعش مکان، فرهنگ را خلقت درست
 خسرو از خدمت بنده نیامد سیر، لیک
 نیست از پیری امیلم من که بینم باز نیز
 فضل را خاطرش معدن، عقل را رایش عیار...
 دیر شد تا دورم از مأوا و یار و غمگسار...
 این همایون حضرت و چهر تو شاه نامدار
 (همان، ۱۰۹ / ۲، ۱۱۰).

به نظر می‌رسد اسدی پس از این دیدار دیگر موفق به دیدن منوچهر نشد و حدود سال ۴۶۵ق درگذشت و در کوی سرخاب تبریز به خاک سپرده شد (آیدنلو، ۱۳۹۹: ۵۷۹). با توجه به این مطالب و نیز آنچه که در ادامه خواهد آمد، مشخص می‌شود که تحولات فرهنگی و زبانی اران تحت تأثیر فضای فرهنگی خراسان بود؛ هرچند وجود اسدی طوسی و ناصر خسرو در این امر بی تأثیر نبود، اما به نظر می‌رسد حضور رجال بلخ و خراسان و بخارا در اران و آذربایجان بسی بیشتر از این دو نفر بوده که نامشان در منابع آمده است. می‌توان احتمال داد کسان دیگری از خراسان در نیمه اول سده پنجم به سبب شرایط نابسامان آن منطقه گریخته و به اران پناه برده باشند (همان، ۲۱۰). آنچه که روشن است پیوند نزدیک خراسان با آذربایجان و اران در این دوره است؛ یک نمونه برای تأیید این ادعا شباهت زیاد اشعار قطران تبریزی به رودکی است؛ چنانکه در اغلب نسخه‌ها اشعار رودکی و قطران به هم آمیخته است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۲ / ۵۹۸).

با انقراض سلسله‌های روادیان و شدادیان توسط سلجوقیان نه تنها ساختار سیاسی اران و آذربایجان دچار دگرگونی شد؛ بلکه بافت فرهنگی آنجا نیز متحول شد. فرمانروایان شهری، فرهنگ‌دوست و عقل‌گرای شدادی و روادای جای خود را به فرمانروایان ایلی و صحرانشین سلجوقی دادند و شاعران دیگری که تفکرات آنان در تقابل با شاهنامه‌سرایانی مانند اسدی طوسی بود، همنشین آنان شدند. یکی از این شاعران قاضی ابونصر مسعود ملقب به برهان‌الدین آنوی سراینده منظومه انیس‌القلوب است. بر اساس آنچه او در کتابش آورده است در سال ۵۳۸ق/۱۱۴۳م از پدری ترک و مادری کرد در شهر آنی به دنیا آمده است. او در سن ۱۸ سالگی و در سال ۵۵۶ق که گرجیان فضلون و سایر خانواده شدادی را دستگیر کردند، اسیر و گویا همراه آنان به گرجستان فرستاده شد، اما از آنجا فرار کرد و به دیار روم رفت (آنوی، بی‌تا: مجلد ۱، ۵ آ؛ امامی، ۱۳۹۰: ۶۵ و ۶۶). انیس‌القلوب منظومه‌ای فارسی در بحر متقارب با حدود ۵۶۰۰۰ بیت است که در تعارض با شاهنامه که او آن را « قصه

| بازشناسی تحولات فرهنگی اران در سده‌های ۴ و ۵/ق ۱۰ و ۱۱ | ۹۷

گبرکان کهن» می‌نامد، سروده و موضوع آن قصص انبیا و پس از آن تاریخ اسلام تا خلافت الناصر لدین الله عباسی (هم روزگار سراینده) است (امامی، همانجا؛ برای آگاهی بیشتر درباره آنوی و منظومه انیس‌القلوب، نک: امامی، همانجا: سراسر اثر). نکته مهم آن است که پس از استیلای سلجوقیان بر اران فرهنگ شاهنامگی و شعر فارسی رو به ضعف نهاد و تنها پس از تضعیف سلاجقه و برآمدن حکومت‌های منطقه‌ای در نیمه دوم سده ۶ ق بود که دوباره شاعران بزرگی مانند نظامی و خاقانی ظهور کردند (برای آگاهی بیشتر در این باره نک: زرین کوب، سراسر اثر).

۵. گسترش زبان فارسی دری

آذربایجان و اران پس از فتوحات اسلامی به یکی از سکونتگاه‌های اصلی مهاجمان و مهاجران عرب تبدیل شد؛ برای نمونه اشعث بن قیس گروهی از اعراب را در شهرهای مختلف این منطقه اسکان داد و زمین‌های کشاورزی مردم محلی را در اختیار آنان گذاشت (بلاذری، ۲۰۰۰: ۳۲۰ و ۳۲۱). با تأسیس حکومت امویان کوچاندن اعراب به اران و دیگر نواحی غیرعربی توسط معاویه تشدید شد (همان، ۱۷۸ و ۱۷۹). این سیاست در دوران جانشینان او از جمله عبدالملک بن مروان نیز ادامه یافت (یعقوبی، ۱۹۹۵: ۲/۲۲۷). به نظر می‌رسد استقرار طوایف عرب در اران سبب شد که زبان و فرهنگ عربی در این منطقه گسترش یابد. این گسترش به اندازه‌ای بود که پنج قرن بعد هنوز زبان عربی از زبان‌های رایج اران بود و گفته می‌شد که مردم عجم آنجا نیز زبان عربی را می‌فهمند (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۹۲؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۳۴۸). ابن‌ازرق فارقی که در قرن ۶ ق/۱۱ م به اران رفته، روستاهایی را دیده است که تمام اهالی آن به زبان عربی سخن می‌گفتند (ابن‌ازرق، ۱۹۷۴: ۴۳-۴۵). بر پایه روایت استخری مردم اران در سده ۴ ق به زبان ارانی سخن می‌گفتند (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۹۲). گویا زبان ارانی گونه‌ای از زبان پهلوی و شبیه آذری بود (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۸)

حمدالله مستوفی زبان مردم مراغه را «پهلوی معرب» و زبان مردم گرشاسفی در شروان را پهلوی بجیلانی باز بسته» می‌خواند (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۷، ۹۳). مقدسی نیز هنگام اشاره به برخی شهرهای اران و آذربایجان از سکونت کردان در آن‌ها سخن می‌گوید: «عنصر کرد در گنجه و حتی در تمام اران و قسمتی از ارمنستان و گرجستان نوعی برتری اشراف‌گونه داشت. در بردع و

تفلیس هم اکراد حیثیت قابل ملاحظه‌ای داشتند» (مقدسی، ۱۴۰۸: ۳۷۵-۳۷۸). در تفلیس که پس از سقوط شدادیان به دست گرجی‌ها افتاده بود، تعداد آن‌ها قابل ملاحظه بود. کردان تفلیس، نژاد خود را به قوم عاد می‌رساندند. در بردع، تختگاه متروک اران نیز یک دروازه شهر باب الاکراد- به نام کردان خوانده می‌شد و طی سال‌ها یک بازار هفتگی هم در آنجا برپا بود (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۵ و ۱۶).

با وجود این، هیچ یک از منابع تاریخی، جغرافیایی و ادبی این دوره از سکونت ترکان در اران پیش از حمله غزان و استقرار سلجوقیان خبر نداده‌اند. قطران در شعری از چین و هند و روم و ارمن و از کرد و دیلم و ترک و تازی نام می‌برد (قطران، ۱۴۰۲: ۶۱۳/۱). پیداست که قراردادن کرد و دیلم در کنار هم و ترک و تازی در کنار هم خواننده را متوجه دوگانه بومی و غریبه می‌کند. قطران فرهنگ قومی و زبانی آذربایجان و اران را در چهارچوب دوگانه «عرب-عجم» و البته ترکیب این دو توضیح می‌دهد و چند بار در وصف پادشاهان روادی و شدادی بر این نکته تأکید می‌کند:

بدین جهان همه ملک است و مال بهر عجم بدان جهان همه خلد است و حور بهر عرب
(قطران، ۱۴۰۲: ۵۳/۱).

او در جای دیگری می‌گوید که زبان روادیان عربی نبود و وهسودان به زبان عجم حرف می‌زده است:

گر نسب گوید [دارد] عرب را فخر باشد بر عجم گر سخن گوید عجم را فخر باشد بر عرب
(همان، ۵۷/۱).

یکی از اقدامات مهم روادیان و شدادیان احیای زبان فارسی پس از تسلط چند قرنۀ اعراب در اران است؛ این کار که نوعی تحول فرهنگی بود، کاملاً تحت تأثیر شرق ایران قرار داشت. کمی پیش از این، یعقوب لیث (وفات: ۲۶۵ق) مانع سرودن شعر به عربی در سیستان شد و گفت «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» و شاعری چون محمد وصیف را به شعر پارسی گفتن تشویق کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۰۹ و ۲۱۰). در خراسان نیز به دستور امیر منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۶ق/۹۶۱-۹۷۷م) تفسیر طبری به زبان فارسی برگردانده شد: «این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود نبشته به زبان تازی ... و بیاوردند به سوی ابوصالح منصور بن نوح ... پس دشخوار آمد

بر وی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن به تازی و چنان خواست که مرین را ترجمه کنند به زبان پارسی، پس علماء ماوراءالنهر را گرد کرد و از ایشان فتوی کرد که روا باشد ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم؟ گفتند روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن به پارسی مر آن کس را که او تازی نداند» (طبری، ۱۳۵۶: ۵ و ۶). اندکی پس از آن وهسودان بن محمد روادی (۴۰۷-۴۵۰ق)، ابوالفتح موسی بن فضل (حکومت: ۴۲۲-۴۲۵ق) و فرزندش لشکری شدادی (حکومت: ۴۲۵-۴۴۱ق) قطران را تشویق کردند تا به پارسی شعر بگوید. قطران خطاب به موسی شدادی می‌گوید:

مرا تا بنده خواندی تو به پیش اندر نشاندی تو
به هر دولت رساندی تو سرم را تا به ماه و خور
همی نازم به فرّ تو همی یازم به زرّ تو رسیدم
زیر پرّ تو به نام و عزّ و کام و فر [گر]
(قطران، ۱۴۰۲: ۱/۲۰۱).

او خطاب به لشکری نیز می‌گوید:

ای دل بنده همیشه زیر بار بر [بال و پر] تو
ای رهی را جان به شکر تو همیشه مرتهن
هر کجا بودم رهی و بنده بودم مر تور
گرچه بودم در سعادت گرچه بودم در محن
(همان، ۴۷۴/۱).

دیگر فرمانروایان ایرانی و عرب منطقه نیز که در ذیل این دو حکومت کردی فعالیت می‌کردند همین رویه را در پیش گرفتند و از شاعرانی چون اسدی طوسی پشتیبانی کردند تا زبان فارسی و میراث فردوسی را در اران و آذربایجان ترویج و گسترش دهند. اسدی طوسی درباره سبب نگارش کتاب «لغت فُرس» که آن را «لسان اهل البلخ و ماوراءالنهر و خراسان و غیرهم» می‌نامد (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۲) می‌نویسد: «غرض ما اندرین لغات پارسی است که دیدم شاعران را که فاضل بودند و لیکن لغات پارسی کم می‌دانستند و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغتها بیشتر معروف بودند؛ پس فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیر بن دیلمسپار نجمی شاعر ادام‌الله عزه از من که ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی هستم لغت‌نامه‌ای خواست؛ چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی» (همان، ۱ و ۲). شاهد دیگر برای تأیید سخن اسدی طوسی قضاوت ناصر خسرو درباره قطران، هنگام دیدار با او در سال ۴۳۸ق است. او می‌نویسد: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم؛ شعری نیک می‌گفت،

اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد، دیوان منیجک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او مشکل بود از من پرسید با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند» (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۰). نکته قابل توجه این است که کتاب تفاسیر فی نیز به قطران منسوب شده است (دولت آبادی، ۱۳۷۷: ۵۹۸ و ۵۹۹). علی اشرف صادقی فرهنگ « فی پهلوی» یا خلاصه لغت فرس اسدی طوسی را از نویسندگانی گمنام تصحیح و چاپ کرده است (اسدی طوسی، ۱۳۷۹: ۵-۷) که شاید همین کتاب تفاسیر منسوب به قطران باشد. جالب آن است که در گسترش زبان فارسی دری کردن رودی و شدادی و دیلمیان و حتی بازماندگان عرب حاکم در اران مانند ابودلف مشارکت داشتند. اسدی طوسی که کتاب گرشاسب‌نامه خود را به ابودلف حاکم نخجوان تقدیم کرد، آشکارا او را عرب‌تبار می‌خواند:

شه ارمن و پشت ایرانیان	مه تازیان، تاج شیبانیان
جهاندار ارانی پاک دین	ملک بودلف شهریار زمین
بزرگی که با آسمان همبر است	ز تخم ابراهیم پیغمبر است

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۵).

ذکر این نکته لازم است که به احتمال زیاد این فرمانروایان خود سواد فارسی نداشتند. قطران در هنگام اقامت در تبریز قطعه شعری را در مدح لشکری نوشت و برای سپهسالار او ابوالیسر در گنجه فرستاد و از او خواست آن را برای لشکری بخواند (قطران، ۱۴۰۲: ۸۰۰/۲).

۶. احیای نام ساسانیان و فرهنگ پیش از اسلام

شدادیان برای نخستین بار در میان فرمانروایان آذربایجان و قفقاز نسب خود را به ساسانیان رساندند و با افتخار از آن یاد کردند. قطران، لشکری را «ساسان نسب» می‌خواند (همان، ۸۴۷/۲) و در قصیده‌ای که در مدح او سروده است، با تحقیر طغرل حکومت را حق نواده ساسانیان می‌پندارد:

آن زمانه شد که چون سغریل را شاهی دهد	وان ولایت شد که چون طغریل را سلطان کند
این جهان بوده است دائم ملکت ساسانیان	خواست سالارش خدا بر ملکت ساسان کند
نیست کس در گوهر ساسانیان چون لشکری	تا به مردی چون نیاکان شاهی ایران کند

| بازشناسی تحولات فرهنگی ایران در سده‌های ۴ و ۵/۱۰ و ۱۱ | ۱۰۱

همچو افریدون بگردد مُلک عالم سربه‌سر وانگهی تدبیر خیل و مُلک فرزندان کند
روم و گرجستان به فرمان منوچهر آورد هند و ترکستان به زیر حکم نوشروان کند
او به تخت مُلک ایران برنشیند در سطرخر کهنترین فرزند خود را مهتران کند
(همان، ۱۰۱/۱).

قطران در شعری خطاب به لشکری شهر بردع از شهرهای بزرگ و آباد شدادیان را به
مدائن پایتخت ساسانیان تشبیه می‌کند:
همچو ایوانهای کسری هرسو آذینها زده گشته بردع چو مداین گاه کسری سربه‌سر
(همان، ۲۲۳/۱).

قطران در قصیده دیگری که آن را نیز در مدح لشکری سروده است با اشاره به چهار پسر او
(منوچهر، انوشیروان، اردشیر و گودرز) نیاکان او را نخستین حاکمان ایران می‌خواند و وعده
می‌دهد که او و چهار فرزندش، بار دیگر بر سرزمین اجدادی خود حاکم خواهند شد:
مُلکت ایران نیاکان تو را بود از نخست گشت خواهد چون نیاکان مُلکت ایران تو را
ور نیای تو منوچهر است و نوشروان شها باز فرزندی منوچهر است و نوشروان تو را
باز گودرز آنکه جفت ناز دارد دل تو را اردشیر آن کو عدیل کام دارد جان تو را
(همان، ۳۹/۱).

اسدی طوسی نیز در مناظره آسمان و زمین، اشعاری در مدح لشکری سروده و به
تبار ساسانی او اشاره کرده است؛ البته، اسدی نام ممدوح خود را نیاورده است؛ اما به
باور خالقی مطلق او کسی جز لشکری نیست (خالقی مطلق، ۱۳۵۷: ۴/۶۹۹)
هر دو ز اصل جوهر نوشیروان شهید آنکه از همه شهان به بُدش خُلُق هم سوا
کیخسروسست او ز نیاکانتان دو شه جمشید از آنکه جمع نیاکانتان نیا
گر سزای اصل بُدی کارکرد چرخ ملک شما بُدی ز حد روم تا سما [نسا]
(قطران، ۱۴۰۲: ۱۰۱/۲، ۱۰۳).

۷. رواج فرهنگ شاهنامگی

قطران قدیمی‌ترین و نخستین شاعر قلمرو ایران و آذربایجان است که دیوان اشعار
فارسی او به دست ما رسیده است (آیدنلو، ۱۳۹۹: ۲۰۵). قطران با شاهنامه فردوسی
آشنایی کامل داشت و پیش از سال ۴۳۰ق برخی داستان‌های آن مانند رستم و سهراب

را خوانده است (همان، ۲۰۷). احتمالاً آذربایجان [و اران] نخستین نواحی خارج از خراسان بودند که شاهنامه فردوسی بدانجا راه یافته و مورد استفاده قرار گرفته است (همان، ۲۱۱ و ۲۱۲). دیوان قطران نخستین سند ادبی ارتباط شاهنامه با آذربایجان [و اران] به شمار می‌رود (همان، ۲۰۹).

از روایت ناصر خسرو چنین برمی‌آید که قطران پیش از سال ۴۳۸ق [زمان دیدار با ناصر خسرو] دیوان شعر دو شاعر خراسانی یعنی منیجک ترمذی (وفات: حدود ۳۸۰ق) و دقیقی طوسی (وفات: ۳۶۹ق) را در اختیار داشته است (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۷ و ۸). این روایت یک سند مهم برای تأیید انتقال و انتشار مجموعه اشعار سخن‌سرایان خراسانی به آذربایجان [و اران] است (آیدنلو، ۱۳۹۹: ۲۱۱). هرچند پربسامدترین رجال شاهنامه در دیوان قطران فریدون و رستم هستند (همان، ۲۱۶)، اما او از بسیاری دیگر مانند هوشنگ، کاوه، ضحاک، سهراب، اسفندیار، آرش، گودرز و کشواد نام برده است. قطران با تشبیه پادشاهان شدادی به شاهان شاهنامه مانند فریدون و انوشروان یاد و خاطره دوران پیش از اسلام را زنده کرده است (قطران، ۱۴۰۲: ۱۴۵/۱، ۲، ۳، ۲۲، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۴۰، ۲۳۰، ۴۱۶). قطران درباره لشکری می‌نویسد:

خسرو اران و ایران میر میران بوالحسن آن چو خسرو بر سریر آن چون تهمتن بر سمنند
(همان، ۹۰/۱).

و سپس به شیوه‌ای اغراق‌آمیز از او می‌خواهد:

به رسم و شیوه بهرامی جام می‌بستان که هست بنده تو صد چو بهمن و بهرام
(همان، ۷۵۹/۲).

قطران در جای دیگری شاه شدادی را «یادگار فریدون» می‌نامد (همان، ۷۷۴/۲) و خطاب به او می‌گوید:

تو از تبار فریدون و از نژاد جمی به ملک همچو فریدون به عمر چون جم [جمشید] باش
(همان، ۷۵۱/۲).

در جای دیگری اضافه می‌کند:

شاه زمینی و پادشاه زمانی جز فریدون به هیچ خلق نمایی
جد تو گرچه جهان به پیری بگشاد تو بگشادی همه جهان به جوانی

| بازشناسی تحولات فرهنگی ایران در سده‌های ۴ و ۵ق/۱۰ و ۱۱م | ۱۰۳

(همان، ۷۸۹/۲).

او وهسودان را نیز دارنده «جاه جم، سهم سام، زهره زال، مهر و چهر منوچهر و فر افریدون» می‌خواند(همان، ۵۰۶ / ۱). با توجه به اینکه تشبیه شاهان شدادی به قهرمانان شاهنامه بیشتر به صورت اشارات و تلمیحات بوده است، می‌توان حدس زد که شنوندگان و مخاطبان اشعار قطران با بسیاری از این شخصیت‌ها و کارهای آنان آشنا بوده‌اند. این موضوع نشان‌دهنده رواج فرهنگ شاهنامگی در ایران و نخجوان و گنجه است(آیدنلو، ۱۳۹۹: ۲۰۹).

البته باید گفت که مدح قطران بیشتر از آنکه برتری‌دادن‌های مبالغه‌آمیز باشد، تشبیه ممدوح به شخصیت‌های شاهنامه است(همان، ۲۱۶). قطران همچنین شاهان شدادی را به فرهنگ دینی و سیاسی پیش از اسلام پیوند می‌دهد. او حتی به نام زردشت پیامبر و تفسیر او بر اوستا یعنی زند اشاره می‌کند:

کیباد ارمانده بودی مهر او جستی چو دین زردهشت ار زنده بودی مدح او خواندی چو زند
(قطران، ۱۴۰۲: ۹۱/۱).

قطران شاهان شدادی را دارای فره ایزدی می‌داند؛ یکجا خطاب به لشکری می‌گوید:
ز نور خویشتن ایزد بیافرید تو را پس آنگی به سزادست و تیغ و بازو داد

(همان، ۷۳۵/۲).

او در جای دیگری می‌گوید:

ای تو را فر فریدون و جمال و جاه جم وی تو را چهر منوچهر و حسام و سهم سام
(همان، ۳۵۳/۱).

تو یادگار فریدون و آن جمشیدی تو را سعاد و تأیید آسمان خواهند
ز هر دو بر دل و دیدار تو نشانی هست تو را سعاد و تأیید آسمانی هست

(همان، ۴۶۲)

۸. پاسداشت همزمان سنن اسلامی و باستانی

قطران با تفکیک شدادیان عجم و آیین و رسوم آن‌ها از عرب (همان: ۳۲) از آنان می‌خواهد که همزمان آداب و رسوم اسلامی و باستانی را پاس بدارند:

ای کام دل دوست، بلای دل دشمن روزی شد و دی مه شد و عید آمد و بهمن
رسم‌اند ز پیغمبر و بهمن، تو به جای آر هم سیرت پیغمبر و هم سیرت بهمن

بر سیرت آن هستی و بر کرده او نیز بر سیرت این باش و بر آن کرده همی تن
(قطران، ۱۴۰۲: ۸۴۵/۲).

قطران در جایی دیگر، دین اسلام را این گونه با سنت باستانی عجم ترکیب می کند:
ای فخر آل آدم و شاهنشاه عجم چون جان مصطفی دلت از هر بدی [آئینه] صفا
از سیرت تو تازه شد آیین کیقباد وز داد تو افروخته [نواخته] شد دین [رسم] مصطفی
(همان، ۱۱/۱).

او در شعر دیگری می گوید:

به اورمزد مه تیر، ای امید کرام نبید خوردن بر خویشتن مدار حرام
اگر چه داری امروز روزه، فردا باز نماز کرده ز مزگت به کام بنده حرام
(همان، ۷۵۹/۲).

با وجود توجه قطران به فرهنگ شاهنامه‌گی او به هیچ وجه در دام شعوبیگری نیفتاده است. از قضا دوری از فرهنگ شعوبیه در آثار اسدی طوسی نیز دیده می شود (فروزانفر، ۱۳۸۳: ۳۰۳). شاید بتوان گفت برقراری تعامل و تعادل میان فرهنگ اسلامی و ایرانی در ایران به سبب فضای فرهنگی آن سامان بوده است که بیشتر تحت تأثیر تصوف بود. مشهورترین عارف نامدار آذربایجان و ایران در سده ۴ق، حسین بن علی بن یزدانپار کردی ارموی (د ۳۳۳ق/۹۴۵م) و شاگرد او شیخ موسی بن عبد الله کردی ارموی بود (ابن فوطی، ۱۳۷۴: ۱۰۹/۴؛ پورجوادی، ۱۳۸۵: ۸۳ و ۸۴). از قضا در اشعار قطران نیز مباحث فلسفی و عقلانی کمتر دیده می شود (فروزانفر، ۱۳۸۳: ۳۱۲).

۹. جشن‌ها و اعیاد

یکی از مهم‌ترین مباحث تاریخ فرهنگی آداب و رسوم و جشن‌هاست. در ایران سده‌های ۴ و ۵ق اعیاد باستانی مانند نوروز و مهرگان و سده تداوم یافتند و شاهان شدادی با افتخار آن‌ها را جشن می گرفتند (قطران، ۱۴۰۲: ۱۳۹/۱). قطران معمولاً نوروز را به شاهان شدادی تبریک می گفت:

همیشه روز تو نوروز و بخت تو پیروز مخالفانت بی آرام و کار تو پدرام
(همان، ۷۵۹/۲).

او یک جا خطاب به لشکری می گوید:

| بازشناسی تحولات فرهنگی ایران در سده‌های ۴ و ۱۰/ق و ۱۱/م | ۱۰۵

عید فرخنده فراز آمد و نوروز بزرگ
هر دو بگذار به کام دل و غمها کن کم
(همان، ۳۶۰/۱).

هم او خطاب به فضلون می‌گوید:
ایا میر همه میران بهار مشک بوی آمد
چو مینو کرد بستان را چو مینا کرد هامون را
ز بوی باد نوروزی به عنبر خاک معجون شد
به دیبا درگرفت از گل زمانه خاک معجون را
(همان، ۳۶/۱).

او در جای دیگری خطاب به فضلون می‌گوید:
بر تو فرخ باد و میمون، جشن و نوروز و بهار
تا جهانت بنده همچون فرخ و میمون بود
(همان، ۱۳۴/۱).

و در جای دیگری می‌گوید:
نوروز مهین، جم همایون آورد
چون فرخ مهرگان، فریدون آورد
هر کس به جهان رهی دگرگون آورد
مردی و وفا و جود، فضلون آورد
(همان، ۸۱۰/۲).

گویا نوروز آن‌چنان برای شاهان شادای مهم بوده است که در صورت تقارن آن با
ماه رمضان، جشن آن را زودتر برگزار می‌کردند تا مبادا روزه‌داری مانع برگزاری آن
شود. قطران در شعری در وصف لشکری می‌گوید:

زانکه دانست او که روزه پیش فروردین بود
در پی این ملک را نوروز در شعبان کند
(همان، ۱۰۱/۱).

قطران بارها و به مناسبت‌های مختلف در اشعار خود جشن نوروز را توصیف
می‌کند (برای نمونه، نک: همان، ۸۴/۱ و ۸۵، ۹۸، ۱۶۲ و ۱۶۳، ۲۸۱؛ ۷۴۲/۲). به نظر
می‌رسد مراسم‌های عروسی نیز بیشتر در نوروز برگزار می‌شد و قطران در چند مورد به
مناسبت عروسی لشکری و فرزندانیش ویژگی‌های این مراسم را شرح داده است (همان،
۲۲۱/۱ - ۲۲۵، ۳۵۹ - ۳۶۱؛ ۶۶۵/۲ - ۶۶۹). قطران جشن صده (سده) را نیز به لشکری،
شاه شادای تبریک می‌گوید:

خجسته جشن صده بر تو شاه فرخ باد
میان کفه عمر تو سنگ ده صده باد»
(همان، ۷۳۲/۲).

قطران در برخی جاها به جشن‌هایی خاص مانند جشن دهقان (همان، ۱۱۱/۱) یا جشن‌های اول هر ماه شمسی اشاره می‌کند و معمولاً آغاز هر ماه را به شاه شدادی تبریک می‌گوید. برای نمونه یک جا می‌گوید:

شهریارا خرمی کن که اول شهریوراست با دلارامی که با هر شادایی اندرخور است
(همان، ۷۱۸/۲)

و یا در جای دیگری می‌نویسد:

ز اول اردیبهشت گشت جهان چون بهشت از قبل آنکه درد، شاه جهان را بهشت
(همان، ۷۲۱/۲).

ای مکان سعد و کان جاه و ارکان ظفر جشن فروردین فرخ بر جهان افکند فر
(همان، ۷۴۷/۲؛ ۷۷۸/۲).

آذر فروز و می خور شاها به ماه آذر آیین ماه آذر بوی می است و آذر
(همان، ۷۴۶/۲).

ای بزم را چو بهرام وی جنگ را چو بهمن فرخنده باد بر تو فرخنده ماه بهمن
(همان، ۷۶۷/۲).

قطران در جای دیگری می‌گوید:

آدینه و مهرگان و ماه نو بادند خجسته هر سه بر خسرو
ای خسرو تاج بخش لشکرشکن صد بنده تو را رسد چو کیخسرو
شادی کن و خرمی به رسم جم دشمن کش و خشم‌خور بسان زو
(همان، ۷۷۳/۲ و ۷۷۴).

شاید اگر قطران نبود امروز کمتر کسی می‌دانست که هزار سال پیش جشن‌های باستانی ماهانه و گاهنبار در ایران برگزار می‌شد. فرمانروایان آذربایجان و ایران در کنار جشن‌های باستانی، اعیاد و مناسبت‌های اسلامی را نیز جشن می‌گرفتند. قطران بارها به برگزاری مراسم اعیاد فطر (در تعبیر او عید روزه‌گشای) و قربان اشاره کرده است؛ برای نمونه، او در قصیده‌ای در مدح ابوالیسر، سپهدار ایران می‌گوید:

خجسته بادت نوروز و عید روزه گشای به نام تو همه آفاق راست کرده خُطَب
(همان، ۵۴/۱)

او در جای دیگری می‌گوید:

چو بر خسروان عجم جشن دهقان
تو را باد فرخنده این عید تازی
(همان، ۶۱۵/۱).

عید تازی باد فرخ بر شه پیروز بخت
تا هزاران جشن و عید تازی و دهقان کند
(همان، ۱۱۱/۱).

عید قربان (اضحی) نیز در دربار روادیان و شدادیان برگزار می‌شد و قطران چند جا به آن اشاره کرده است (همان، ۹۲/۱).

۱۰. دیگری فرهنگی در ایران

گرچه آذربایجان و ایران همواره با حملات اقوام شمالی و غربی مواجه بود، اما پس از فتوحات اسلامی ماهیت این حملات تغییر کرد؛ وضعیت مرزی گنجه و جنگ تقریباً مداوم میان مسلمانان و مسیحیان صبیغه خاصی به فرهنگ حاکم بر ایران بخشید. بر این اساس افزون بر تفاوت‌های قومی و فرهنگی میان ایرانیان و اقوام شمالی دوگانه فرهنگی دیگری به عنوان «مسلمان-کافر» شکل گرفت که مبتنی بر دین بود و نقش زیادی در تاریخ فرهنگی ایران ایفا کرد. در این چهارچوب، دیگری فرهنگی در ایران شامل رومیان، ارمنیان، ابخازیان، گرجیان، خزرها، روس‌ها، لژگی‌ها و دیگر عناصر غیرمسلمان شمالی بود. بیشتر جوانان مسلمان ایران برای مبارزه با این مهاجمان به تمرین‌های جنگی، سوارکاری و مانند آن می‌پرداختند و القاب رجال نیز مانند مؤیدالدین و ... مرتبط با جهاد و غزوه بود (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۹ و ۱۰). فرمانروایان دیلمی و کرد ایران در سده‌های ۴ و ۵ به کمک غازیان جهان اسلام با مهاجمان شمالی جنگیدند و مانع نفوذ این اقوام در ساختار سیاسی و فرهنگی منطقه شدند. قطران در اشعارش بارها به این حملات اشاره کرده و موفقیت فرمانروایان منطقه در دفع آن‌ها را ستوده است (قطران، ۱۴۰۲: ۱-۲۳۷/۱-۲۴۰). او در شعری خطاب به لشکری درباره عید قربان این دوگانه را این‌گونه وصف کرده است:

گوسفند و گاوکشتن فرض هست این عید را
که اندر این آمد رضای ایزد بی چون و چند
ایزد از هر عید هست این عید راضی تر ز تو
زانکه کافر کشته ای به جای گاو و گوسفند
(همان، ۹۲/۱).

عنصر غذا یک پیامد فرهنگی دیگر نیز داشت و آن ورود مردمان غیر ارانی با زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف از خراسان تا شام به اران برای جهاد با غیرمسلمانان بود؛ نمونه آن کیکاووس بن اسکندر، شاهزاده زیاری گیلان که چند سال ساکن گنجه شد به خوبی نقش غذا را در جذب عناصر غیرارانی به اران نشان می‌دهد (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۰). وجود غذایان پیامد فرهنگی دیگری هم داشت و آن گسترش رجزخوانی و آهنگ‌های حماسی و موسیقی پرشور در اران برای تحریک بیشتر مجاهدان به جنگ با کفار بود (همان، ۱۱ و ۱۲).

۱۱. تهاجم ترکمانان سلجوقی و تغییر بافت فرهنگی اران

فضای فرهنگی اران با تهاجم غزها و ترکمانان سلجوقی از سمت شرق دگرگون شد. هم‌زمان با این حملات امیر وهسودان روادی، حاکم آذربایجان با هدف اتحاد در برابر غزها به دیدار لشکری در گنجه رفت. قطران به تفصیل از دیدار این دو سخن گفته است:

اگر نبید به هر جای و هر زمین نهی است	به گنجه نیست بر من نبید، نهی اکنون
بدان که گنجه کنون خلد عدن را ماند	نید نهی نباشد به خلد عدن درون ...
کنون که گشت دو خسرو به یکدیگر موصول	کنون که گشت دو خانه به یکدیگر مقرون
دو شهریار قدیم و دو خانگاه قدیم	همان دو خسرو منصور و سید میمون
امیر ابوالحسن و شهریار ابومنصور	که نصرت آید و احسان از آن و این بیرون
یکی ز گوهر شداد و زو به گوهر پیش	یکی ز تخمه رواد و زو به ملک افزون
به بخت این کند آن، خیل دشمنان مخدول	به خیل آن کند این، بخت دشمنان، وارون

(قطران، ۱۴۰۲، ۱/۵۱۶-۵۱۸).

گنجه تخت‌گاه شدادیان کرد نژاد بود و در دوره حکومت آنان و پس از ویرانی بردعه توسط روس‌ها بیش‌ازپیش رونق یافت و ثروت و جمعیت بیشتری را به خود جذب کرد. از آنجا که گنجه در مرز دنیای اسلامی و دنیای مسیحی واقع شده بود، به مرکز بازرگانی قابل توجه تبدیل شد (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۷ و ۸). قطران همچنین از شهر دیگری به نام لشکری آباد سخن می‌گوید که آن را لشکری ساخت و احتمالاً در

| بازشناسی تحولات فرهنگی ایران در سده‌های ۴ و ۵/۱۰ و ۱۱ | ۱۰۹

مجاورت گنجه بود. او این شهر را چنان آباد و مرفه و مایه شادی شاه و مردم می‌داند که بغداد و نوشاد و قندهار به پای آن نمی‌رسیدند (قطران، ۱۴۰۲: ۷۲۵/۲).

سلجوقیان به تدریج شهرهای آباد و نیکوی اران را ویران کردند (درباره حیات شهری این منطقه، نک: ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۳۳۵-۳۳۸) و ساکنانشان را کشته و متواری کردند. قُتلمِش، پسرعموی طغرل سلجوقی در سال ۴۳۹ق/۱۰۴۷م شهر جزوه (گنجه) را یک سال ونیم محاصره کرد (عظیمی، ۱۹۸۴: ۳۳۷ و ۳۳۸). آلب ارسلان، جانشین طغرل نیز شهرهای سپیدشهر و اغاک لال در اطراف تغلیس را تصرف کرد. مردم اغاک لال مقاومت کردند و آلب ارسلان «زمین از پلیدی ایشان پاک ساخت» و شهر را با کسانی که هنوز مقاومت می‌کردند، سوزاند و مدافعان «سوختند و خاکستر شدند... سپاهیان اسلام نیز غنایمی یافتند بیرون از حد و شمار» (حسینی، ۱۹۳۳: ۳۸-۳۵). دولت‌های خاندانی و بومی روادی و شدادی جای خود را به سرداران سپاه سلجوقی دادند و به تدریج کوچ قبایل ترکمان آغاز شد و بافت جمعیتی آذربایجان و اران ابتدا در روستاها و حواشی شهرهای کوچک و سپس شهرهای بزرگ به نفع ترکمانان تغییر کرد و مردم بومی منطقه و کردان و دیلمیان در اقلیت قرار گرفتند (برای آگاهی از بلایی که غزها و ترکمانان بر سر آذربایجان و اران آوردند، نک: ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۳۸۳/۹-۳۸۹). قطران در شعری عاشقانه از مهاجرت ترکان و ساکن شدن آنان در گنجه می‌گوید:

ای ترک به گنجه از کجا افتادی کاندل دل و جان من فکندی شادی

(قطران، ۱۴۰۲: ۸۳۱/۲).

او ترکان را به ستم‌گری و بیدادگری توصیف می‌کند:

ای ترک ستمکاره و بیدادگری تو داد رها کنی به بیداد گری

(همان، ۸۳۲/۲).

او همچنین در شعری غم‌انگیز احساس خود را از سقوط شدادیان اران و تسلط ترکان سلجوقی بر گنجه توضیح می‌دهد:

خدای داند کز غم چگونه رنجورم غمان گیتی گنج است و من چون گنجورم...

به شهر خویش دخیلم به حال خویش ذلیل از آن چنینم کز شاه خویشتن دورم...

شده خانه زنبور، باغم از ترکان همی خُلمد به فرمان‌ها چو زنبورم

(همان، ۷۶۰/۲).

قطران در شعر دیگری، که در وصف عمادالدین ابونصر (سرهنگ ساوتگین، فاتح اران) سروده به سلطه ترکان و انقراض دولت شدادی افسوس می‌خورد:

نخستین سال که تو دیدم به خدمت نامدم زی تو کنون هر روز لب خایم دو صد بار از پشیمانی
ندانستم که چون میرم ز گیتی بگذرد روزی رسد بختم به وارونی و خانمان به ویرانی
(همان، ۶۲۶/۱).

۱۲. نتیجه‌گیری

این پژوهش که بر اساس رویکرد تاریخ فرهنگی انجام شده است، نشان داد که می‌توان با استناد به متون ادبی تحولات فرهنگی اران در سده‌های ۴ و ۵ق را بازشناسی کرد. در این مقطع زمانی زبان فارسی دری به زبان دربار و شعر اران تبدیل شد و فرهنگ سیاسی پیش از اسلام به تدریج در میان حاکمان اران گسترش یافت. شاهنامه‌خوانی و قراردادن رجال شاهنامه به مثابه الگوی رفتاری و فکری شاهان اران رویه رایج شاعران شد؛ باوجوداین، میان فرهنگ اسلامی و فرهنگ باستانی تعادل ایجاد شد و شعوبی‌گری مجال نفوذ نیافت. جشن‌ها و آداب و رسوم دینی مانند رمضان و قربان در کنار اعیاد باستانی مانند نوروز و مهرگان برگزار می‌شدند. نظام نام‌گذاری نیز ترکیبی از نام‌های اسلامی مانند فضل و علی و نام‌های باستانی مانند شاپور و انوشیروان و لشکری بود. مردم به زبان‌های فارسی، کردی، دیلمی، عربی و ارانی حرف می‌زدند و تحت تأثیر فرهنگ‌های مجاور رومی، ارمنی و گرجی بودند. دیگری فرهنگی در اران تحت تأثیر تضاد دینی بیشتر گرجیان و ارمنیان و ابخازیان بودند. سرانجام با هجوم سلاجقه بافت فرهنگی اران دچار تغییر شد و ترکمانان کوچ‌رو فرهنگ شهری و یکجانشینی را تضعیف کردند.

فهرست منابع

آنوی، ابونصر مسعود، *انیس القلوب*، نسخه خطی کتابخانه ایاصوفیا به شماره ۲۹۸۴؛ نسخه میکروفیلم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از روی همان نسخه به شماره ۱۱۶.
آیدنلو، سجاد (۱۳۹۹)، *آذربایجان و شاهنامه*، تهران: نشر محمود افشار.
ابن‌اثیر، علی (۱۹۷۹م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر.

- ابن‌ازرق فارقی، احمد (۱۹۷۴م)، *تاریخ الفارقی*، بیروت: بی‌نا.
- ابن‌حوقل، محمد (۱۹۳۸)، *الأرض*، بیروت: دار صادر.
- ابن‌خلکان، احمد (۱۳۶۴)، *وفیات الاعیان*، به کوشش احسان عباس، قم: شریف‌رضی.
- ابن‌فوطی، عبدالرزاق (۱۳۷۴)، *مجمع‌الآداب*، به کوشش محمدکاظم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- احمدزاده، محمدمیر (۱۳۹۹)، *درآمدی بر روش‌شناسی و حوزه‌های مطالعاتی تاریخ فرهنگی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- استوری، جان (۱۳۸۶)، *مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه*، ترجمه حسین پاینده، تهران: آگه.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۵۴)، *گرشاسپ‌نامه*، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه طهوری.
- (۱۳۱۹)، *لغت فرس*، به کوشش عباس اقبال، تهران: مجلس.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۷۹)، *خلاصه لغت فرس اسدی طوسی*، به کوشش علی اشرف صادقی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- اصطخری، ابراهیم (۱۹۲۷)، *مسالك الممالک*، به کوشش دخویه، لیدن: بریل.
- امامی، علیرضا (۱۳۹۰)، «ویژگی‌های زبانی انیس القلوب (قدیم‌ترین قصص الانبای منظوم، پایان تألیف: ۶۰۸ ق)»، ویژه نامه نامه فرهنگستان (فرهنگ نویسی)، شماره ۴، صص ۶۵-۱۱۳.
- برک، پیتر (۱۳۹۰)، *تاریخ فرهنگی چیست؟*، ترجمه نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- بلاذری، احمد (۲۰۰۰)، *فتوح البلدان*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۵)، *پژوهش‌های عرفانی*، تهران: نشر نی.
- پورنامداریان، تقی و موسوی، مصطفی (۱۴۰۰)، «زبان نظامی گنجوی»، *نشریه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز*، سال ۷۴، شماره ۲۴۴، صص ۱-۳۱.
- تاریخ سیستان (۱۳۱۴)، به کوشش محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
- حمدالله مستوفی (۱۳۶۲)، *القلوب*، به کوشش گ. لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۵۶)، «اسدی طوسی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، مشهد*، س ۱۳، ش ۴، صص ۶۴۳-۶۵۸.
- (۱۳۵۷)، «اسدی طوسی ۲»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، مشهد*، س ۱۴، ش ۱، صص ۶۸-۱۳۰.

- دولت آبادی، عزیز (۱۳۷۷)، سخنوران آذربایجان، تبریز: ستوده.
- ذکاء، یحیی (۱۳۴۳)، «قطران و نخستین ممدوح او»، سخن، تهران، س ۱۴، ش ۸ و ۹.
- رافعی قزوینی، عبدالکریم (۱۳۷۶)، *التدوین فی اخبار قزوین*، قم: اسلامی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸)، *تاریخ مردم ایران*، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۷۲)، *پیرگنجه در جستجوی ناکجا آباد*، تهران: سخن.
- شمس، اسماعیل (۱۴۰۲)، «روادیان»، *المعارف بزرگ اسلامی*، جلد ۲۵، تهران، مرکز المعارف بزرگ اسلامی.
- (۱۳۹۹)، «استفاده از شعر به مثابه منبع تاریخی؛ بررسی مقایسه‌ای تاریخ‌نگاری روادیان آذربایجان در دیوان قطران تبریزی و منابع تاریخی اسلامی»، *تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری*، دوره ۳۰، شماره ۲۶، دی ۱۳۹۹، صص ۱۳۳-۱۵۴.
- (۱۴۰۰)، «بررسی پدیده غزا (جهاد) در مرزهای شمالی قفقاز از خلافت اموی تا جنگ ملازگرد (۴۰ق-۶۳ق/۶۶۰-۱۰۷۱م)»، *فصلنامه تاریخ نامه ایران بعد از اسلام*، دوره ۱۲، شماره ۲۸، مهر ۱۴۰۰، صص ۱۵۷-۱۸۷.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۹۷)، *تاریخ طبری*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۱۳۵۶)، *ترجمه تفسیر طبری*، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، تهران: توس.
- عظیمی، محمد (۱۹۸۴)، *تاریخ حلب*، دمشق: بی‌نا.
- عنصرالمعالی کیکاووس (۱۳۱۲)، *قابوس‌نامه*، به کوشش سعید نفیسی، تهران: مجلس.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۳)، *تاریخ فرهنگی ایران مدرن*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۳)، *تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام تا پایان تیموریان*، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قطران تبریزی (۱۴۰۲)، *دیوان*، به کوشش محمود عابدی و مسعود جعفری، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- کسروی، احمد (۱۳۷۹)، *شهریاران گمنام*، تهران: امیرکبیر.
- گردیزی، عبدالحی (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۸۰)، «سلسله‌های کوچک شمال ایران» *تاریخ ایران از آمدن اسلام تا عصر*

| بازشناسی تحولات فرهنگی ایران در سده‌های ۴ و ۵/ق ۱۰ و ۱۱ | ۱۱۳

- سلجوقیان (کمبریج)، به کوشش ر. ن فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- متز، آدام (۱۳۹۴)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا رنسانس اسلامی*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی (۱۹۸۶)، *مروج الذهب*، به کوشش مفید محمد قمیحه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۹)، *تجارب الامم*، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- مقدسی، محمد (۱۴۰۸)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، به کوشش محمد مخزوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- منجم‌باشی، احمد افندی (بی‌تا)، *جامع الدول*، نسخه عکسی مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۳۳)، «ابن سینا چگونه مردی بود»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، سال اول، شماره ۴، صص ۶۱-۷۸.
- ناصرخسرو (۱۳۵۴)، *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: انجمن آثار ملی.
- یعقوبی (۱۹۹۵)، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دارصادر.
- یغمایی، حبیب (۱۳۵۴)، *مقدمه بر گرشاسپ‌نامه*، نک (اسدی طوسی).
- Madelung, W. (1975), «The Minor dynasties of Northern Iran», *The Cambridge History of Iran*, Cambridge.
- Minorsky, V. (1953), *Studies in caucasian history*, London: Taylor's Foreign Press
- Vardanian, Aram (2009), *The history of Iranian Adgarbayjan and Armenia in the Rawwadid period(Tenth century AD) According to Narrative Sources and Coins, Numismatic Chronicle*, London, Royal Numismatics Society.

Transliteration

- Abū 'Alī Mīskawayh (2000), *Tajārīb ul-Umam*, edited by Abolghasem Emami, Tehran: Sorouš.
- Ahmadzadeh, Mohammad Amir (2020), *An Introduction to the Methodology and Fields of Study of Cultural History*, Tehran: Research Institute for Sciences Humanities and Cultural Studies.
- Ānūī, Abū Nasr Mas'ūd, *Anīs ul-Qulūb*, Hagia Sophia Library manuscript number 2984; Microfilm copy of the Central Library of the University of Tehran from the same copy, no. 116.
- Asadī Tūsī (1930), *Loḡat-e Fors*, edited by Abbas Iqbal, Tehran: Majlis.
- Asadī Tūsī 'Alī (1975), *Garšāsp-nāmeḥ*, edited by Habib Yaghmaei, Tehran: Tahūrī Library.
- Aydenlou, Sajjad (2020), *Azerbaijan and Shahnameh*, Tehran, Mahmoud Afshar Publications.
- Azimi, Mohammad (1984), *History of Aleppo, Damascus*, n.p.
- Balāḡūrī, Aḥmad (2000), *Fotūḥ ul-Boldān*, Beirut: Dār al-Kotob ul-'Īlmīyah.
- Burke, Peter (2011), *What is cultural history?* translated by Nematollah Fazeli and Morteza Qilich, Tehran: Islamic History Research Institute
- Dolatabadi, Aziz (1998), *Soḡanvarān-e Azarbaijan*, Tabriz, Sotoūdeh.
- Emami, Alireza (2011), *Linguistic Features of Anīs al-Qulub (The Oldest Poetic Stories of the Prophets, Completed: 608 AH)*, Special Letter of the Academy (Dictionary Writing): No. 4
- Eṣṭaḡrī Ebrāhīm (1927), *Masālīk ul-Mamālīk*, edited by Dakhwiyyah, Leiden: Braille.
- Farhang-e Fārsī (2001), *Attributed to Qaṭrān*, edited by Ali Ashraf Sadeghi, Tehran, Soḡan.
- Fazeli, Nematollah (2014), *Cultural History of Modern Iran*, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Forouzanfar, Badiozaman (2004), *History of Iranian Literature, After Islam to the End of the Timurids*, edited by Enayatollah Majidi, Tehran, Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Gardīzī, 'Abd ul-Ḥayy (2004), *Zaīn ul-Aḡbar*, edited by Abdolhai Habibi, Tehran: Donyā-ye Ketāb.
- Ḥamdollāh Mostūfī (1983), *Nozhat ul-Qolūb*, edited by G. Lestranj, Tehran: World of Books
- Ībn al-Azraq al-Fārīqī, Aḥmad (1974), *Tārīk al-Fārīqī*, Beirut: n.p.
- Ībn Aḡr, 'Alī (1979), *al-Kāmīl fī al-Tārīk*, Beirut: Dār al-Šādīr.
- Ībn Fovatī, 'Abd al-Razāq (1995), *Maḡma' ul-Ādāb*, edited by Mohammad Kazem, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance
- Ībn Ḥawqal, Moḥammad (1938), *Šūrat ul-Arḍ*, Beirut: Dār al-Šādīr
- Ībn Khallikān, Aḥmad (1985), *Wafayāt ul-A'yān*, edited by Ehsan Abbas, Qom: Šarīf Rāzī.
- Kasravi, Ahmad (2000), *Šahryārān-e Gomnām*, Tehran: Amīr Kabīr.
- Khaleghi Motlagh, Jalal (1977), "Asadi Tusi 2", *ibid.*, Mashhad, p. 14, sam 1.
- Khaleghi Motlagh, Jalal (1977), "Asadi Tusi", *Journal of the Faculty of Literature and Humanities of Ferdowsi University*, Mashhad, p. 13, sam 4.
- koḷāšeh-ye Loḡat-e Fors Asadī Tūsī (1990), edited by Ali Ashraf Sadeghi, Tehran, Persian Language and Literature Academy
- Madelong, Wilfred (2004), "Small Dynasties of Northern Iran", *History of Iran from*

- the Coming of Islam to the Age of the Seljuks (Cambridge), edited by R. N. Fry, translated by Hassan Anousheh, Tehran: Amīr Kabīr.
- Maqdasī, Moḥammad (1988), *Aḥsan ul-Taqāsīm fī Ma'rīfat ul-Aqālīm*, with the help of Mohammad Makhzoum, Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāṭ al-'Arabī.
- Mas'ūdī, 'Alī (1986), *Morūj ul-dahab*, with the help of Muḥīd Mohammad Qamiha, Beirut: Dār al-Kotob al-'Ilmīya.
- Mez, Adam (1975), *Die Renaissance des Islams*, translated by Alireza Zakavati Qaraguzloo, Tehran: Amīr Kabīr.
- Minorsky, Vladimir (1915), How was Ibn Sina a man? Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, first year, issue 4.
- Monajjim-bāshī, Aḥmad Efendī (undated), *jāmī' al-Dūwal*, photocopy of the Great Islamic Encyclopedia Center.
- Nāṣer ḳosrū (1935), *Safarnāmeḥ*, with the help of Mohammad Dabirsiyaghi, Tehran: National Works Association.
- 'Onṣor ul-Ma'ālī Keīkāvūs (1933), *Qābūs-nāmeḥ*, edited by Saeed Nafisi, Tehran: Majles.
- Pourjavadi, Nasrollah (2006), *Mystical Researches*, Tehran: Publishing House.
- Pournamdarian, Taghi and Mousavi, Mustafa (1400), *Nezami Ganjavi's Language, Persian Language and Literature Journal*, University of Tabriz, 2015, No. 244.
- Qaṭrān Tabrīzī (1954), *Dīvān*, edited by Mohammad Nakhjavani, Tabriz: Šafaq.
- Qaṭrān Tabrīzī (1993), *Dīvān*, edited by Mahmoud Abedi and Masoud Jafari, Tehran, Academy of Persian Language and Literature.
- Rāfe'ī Qazvīnī, 'Abd al-Karīm (1997), *Al-Tadwīn fī Aḳbār Qazvīn*, Qom: Islāmī.
- Safa, Zabihullah (1369), *History of Literature in Iran*, Tehran: Ferdows
- Shams, Esmāeil (1402), *Ravādīān*, *Great Islamic Encyclopedia*, Volume 25, Tehran, Center of Great Islamic Encyclopedia.
- Storey, John (2007), *Cultural studies and the study of popular culture*, translated by Hossein Payandeh, Tehran: Āgah.
- Ṭabarī, Moḥammad (1997), *Tārīḳ*, Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāṭ al-'Arabī.
- Tārīḳee Sīstān (1935), edited by Mohammad Taghi Bahar, Tehran: Kalaleh ḳāvar.
- Translation of *Tafsīr ṭabarī* (1977), edited by Habib Yaghmaei, Tehran: Ṭūs
- Yaghmaei, Habib (1975), *Introduction to Garšāsp-nāmeḥ*, see: (Asadī Ṭūsī).
- Ya'qūbī (1995), *Tārīḳ*, Beirut: Dār Šādīr.
- Zaka, Yahya (1964), "Qaṭrān and his First Praisee", *Sokhan*, Tehran, p. 14, sam 8 and 9.
- Zarinkoob, Abdolhossein (1989), *History of the Iranian People*, Tehran: Amīr Kabīr.
- Zarinkoob, Abdolhossein, *Pīr-e Ganjeh dar josteḳū-ye Nā ḳojā Ābād*, Tehran: Soḳan.

Recognizing Cultural Transformations in Arran during the 4th and 5th Centuries AH/10th and 11th Centuries AD Based on Literary Sources

Extended Abstract

The cultural history of Arran in the 4th and 5th centuries AH is an important topic that has been less addressed in historical sources of that period and, for this reason, does not have much place in contemporary historical research. The purpose of this research, which has been carried out using a historical method and with a cultural history approach and referring to literary sources of this period, is to examine the cultural developments of this region in these two centuries. The aim of this research is to show the process of weakening the dominant Arabic culture in Arran and the various aspects of reviving the native culture and expanding the Iranian culture in its place. The findings of this research, while correcting and completing some previous research, show that the Sajid, Sallarids, Rawadids and Shaddadids governments from the beginning of the 4th century to the middle of the 5th century AH established semi-independent governments in Arran by expelling the governors appointed by the Abbasid Caliphate and putting an end to the hegemony of Arabic culture and language. The question is, what was the process of transformation of the dominant Arabic culture into Iranian culture and Shahnameh in Arran? What role did the Shadadidd rulers and other rulers of Arran play in this? What were the most important symbols and signs of the spread of Iranian culture? The research findings show that simultaneously with the east of Iran, the Persian language and Shahnameh culture spread in Arran, and poets such as Asadi Tusi and Qatran Tabrizi wrote poetry in Persian, and people such as Onsor al-Maali also went to Arran and interacted with the Shadadid rulers. Since no independent book or research article has been written on the nature and process of cultural transformation of Arran in the 4th and 5th centuries AH based on literary sources, this article lacks a research background in the conventional sense. Despite this, many writers on the history of Iranian literature, such as Edward Brown and Zabihullah Safa and others, have discussed the spread of Persian literature in Azerbaijan in the 4th and 5th centuries AH within the framework of their work, but their material is not very useful for this research. Badi' al-Zaman Forozanfar also included discussions related to Asadi and Qatran under the Seljuk era, which is incorrect; Because Qatran has been writing poetry for the rulers of Arran since at least 421 AH, when the Seljuks had not yet come to power. Abdul Hossein Zarrinkoob also briefly spoke in the first chapter of Pir Ganja about the cultural situation of Arran, and especially the city of Ganja, before the emergence of the Ganjavi army. He analyzed the cultural situation of Ganja more from the perspective of the consequences of the "Ghaza", that is, the

war between Muslims and the infidels. Despite the importance of Zarrinkoob's perspective, there are sometimes mistakes in his work. In recent years, several other studies have been conducted that are closer to the subject of this article than the above. The introduction to *Divan Qatran* by Mahmoud Abedi and colleagues, although it contains good points about Qatran Tabrizi, contains several serious historical errors that cause the reader to err. This study, which was conducted based on the approach of cultural history, showed that it is possible to recognize the cultural developments of Arran in the 4th and 5th centuries AH by citing literary texts. During this period, Dari Persian became the language of the court and poetry of Arran, and pre-Islamic political culture gradually spread among the rulers of Arran. Reciting the *Shahnameh* and using the *Rijal* of the *Shahnameh* as a behavioral and intellectual model for the kings of Arran became a common practice among poets. Despite this, a balance was established between Islamic and ancient culture, and nationalism did not have a chance to penetrate. Religious festivals and customs such as Ramadan and Qurban were celebrated alongside ancient festivals such as Nowruz and Mehregan. The naming system was also a combination of Islamic names such as Fazl and Ali and ancient names such as Shapur, Anushirvan, and Lashkari. The people spoke Persian, Kurdish, Daylami, Arabic, and Arran languages, and were influenced by neighboring Roman, Armenian, and Georgian cultures. The cultural other in Arran was influenced by religious conflict, mostly by Georgians, Armenians, and Abkhazians. Finally, with the Seljuk invasion, the cultural fabric of Arran changed, and the nomadic Turkmen weakened the urban and sedentary culture.

Given that the author's work was largely descriptive, it is essential that more analytical work be done in this area in the future. Any analysis must be based on historical data, and since the data in this article is limited, the analytical capacity will also be limited, and the analysis has been done as far as this capacity allows. I hope that in the future, by identifying new sources, more descriptive and consequently analytical work will be done, and the research shortcomings in this area will be addressed.

Keywords: Cultural history, Arran, Native customs and traditions, Persian language, *Shahnameh* tradition.